

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

آتیا مهربان
۲۱ فبروری ۲۰۲۰

نقد دین پیش شرط هر نقدی است (مارکس)



اخیراً اظهارات و پخش بینرهای بشدت زن ستیزانه توسط امام مسجد گازرگاه شهر هرات، مولوی مجیب الرحمن در مورد حجاب زنان و ایجاد اداره امر بالمعروف و نهی از منکر، عکس العمل های زیادی را برانگیخت. نقدها و موضع گیری های مخالفان آن اقدام های غیر انسانی، شخص مولوی مجیب الرحمن و در بهترین حالت احکام شرعی را که به کنش های مولوی مذکور و هم قطاران او مشروعیت می بخشد، آماج قرار دادند. عده ای از فعالان حقوق زن، تفسیر زنانه از قرآن و رجوع به بخش هائی از قرآن که به بحث روی عدالت می پردازد را به عنوان راه حل و عبور از اپارتاید اسلامی، توصیه کردند. توصیه ای که چیزی جزء انعکاس ذهنیت مردسالارانه یا حد اقل نوعی تسامح و کنار آمدن با مهره های دینی و دولتی برای ماندن و حفظ آنچه که دارند، نیستند.

مسئله اساسی در نقد مسائلی ازین قبیل در این است که معمولاً دساتیر دینی، احکام دینی و کتب آسمانی به عنوان پدیده های آسمانی که فوق حیطه قدرت انسان پنداشته می شوند، جدا از واقعیت های مادی و شرایط عینی که دین در آن فرصت و امکان رشد می یابد و جدا از جوهر دین آماج نقد قرار می گیرند. یا به عبارت دیگر معضل دین از یک اصل، به یک جزء تقلیل داده شده و با نادیده گرفتن علت که همان جوهر دین است، مبارزه به پیکار با معلول محدود می گردد.

فرایند نقد دین بایست به گسست انسان از نیرو های ماورالطبیعه و آسمانی بینجامد. تا انسان ها دیگر علت نا هنجاری ها، نکبت ها و فلاکت شان را در تقدیر، اراده و مشیت "الهی" جست و جو ننموده و درک کنند که آن همه نتیجه کنش خود انسان در نظام وارونه ایست که همزمان با در اختیار داشتن وسایل معیشت، متناسب با هستی اجتماعی انسان ها مسیر تفکر آنها را هم مهندسی می نماید. نقد دین باید پرده ازین واقعیت بر دارد که در جوامع مبتنی بر طبقات، کنش انسان در مدیریت تولید، وسایل تولید و توزیع ثروت پدید آورنده نابرابری هائی است که بر اکثریت افراد جامعه تحمیل می گردد، نه پدیده ای به نام تقدیر که گویا خدا کاتب آن است. اگر انسانها به این درک نایل گردند که آن ابر قدرتی را که به نام "قادر مطلق / خدا" می پرستند، چیزی جز بازتاب خواست ها و آرزو های دور از دسترس آن ها و تجلی قدرت خود آنها نیست و یک نظام زمینی محصول تفکر و ذهن خود انسان در یک جامعه طبقاتی، هستی اجتماعی و اراده انسانها را در دست گرفته و با تحمیل از خود بیگانگی بر آنها، آنها را منفعلساخته است، آنگاه متوجه می شوند که باید زمینی بیندیشند و این زمینی اندیشیدن می تواند سر آغاز حرکتی باشد برای درک منشاء واقعی رنج و ستم های تحمیل شده بر اکثریت محروم و محدودیت هائی که جلو پایشان گذاشته شده تا نتوانند نیاز های شان را بر آورده ساخته و آرزو های شان را تحقق بخشند.

مارکس در مقدمه "نقد فلسفه حق - هیگل" می نویسد: "انسان موجود انتزاعی نیست. انسان، یعنی جهان انسان، دولت، جامعه. این دولت و این جامعه اند که مذهب یعنی (این آگاهی وارونه) را می آفرینند، چرا که خود جهانی وارونه اند. مذهب نظریه عمومی این جهان وارونه است." و به این نتیجه منطقی می رسد که "... نقد مذهب، پیش نهاده هر نقدی است." چون زمینی اندیشیدن انسانها اولین گام در جهت درک عوامل بد بختی آنها بوده و به آنها اجازه می دهد بدون ترس از زیر پای گذاشتن مقدسات به شناسائی علت نکبت تحمیل شده بر خود شان، آگاه گردند.

در یک جامعه طبقاتی و به شدت عقب نگهداشته شده، مانند افغانستان، تضاد منافع اقلیت در قدرت با اکثریت فرودست یک واقعیت عریان است. دین پوششی است بر تن عریان این تضاد. طبقه حاکم برای حفظ هستی خودش، آگاهی اجتماعی را بر محور دین و هویت های دینی شکل می دهد و متناسب با ساختار اقتصادی، سیاسی که در واقع پایه های منافع طبقه حاکم اند، دین را تفسیر می کنند. گویا تفسیر متفاوت، مثلاً تفسیر زنانه از قرآن، می تواند تغییری در ماهیت و جوهر دین ایجاد کرده و با این رویکرد جدید زندگی نیمی از نفوس جامعه متحول شده و یا حد اقل سطح خشونت ها در برابر آنها کاهش یابد. محدودیت افق دید این افراد یا گره خوردن منافع آنها با طبقات حاکم سبب می شود که در سکوی اعتراض با تشریح متفاوت علت، علت را از آماج حمله مستقیم بدور نگهدارند.

مکت کوتاهی بر رویداد های اخیر در هرات متجلی واقعیت هائی است که تا این جا به آن پرداخته شده است. حال بر مبنای واقعیت های مادی، بنگریم چه دلایلی سبب شده اند که شرایط را به گونه ای رقم زنند که یک ملای انگل سر از غاری به در کرده و بیباکانه با برپا کردن بساط امر بالمعروف و نهی از منکر و نصب بلبورد های تبلیغاتی بر شیوه زندگی انسان ها با معیار های عصر حجر تصمیم بگیرد. پرورش اسلام سیاسی در دامن غرب که با تشکیل کمربند سبز در شرق میانه، از ایده به فعل پیوست. بورژوازی در برابر تضاد های اوبژکتیوی به تحول در نوعیت تغذیه فکری طبقات فرودست پرداخته و به تفسیر جدیدی از دین که منافع آنها را در شرایط رویارویی با قدرت های در حال رشد، می توانست بر بتاباند پرداخته و هویت های دینی جدیدی را می سازد. هویت هائی که "انقلاب" اسلامی ایران و متعاقباً گروه های مجاهد در افغانستان و بعداً دولت های عراق، لیبیا و تشکلات القاعده، طالبان و داعش بر مبنای آن شکل گرفتند.

کنفرانس اول بن ، تلاش هم آهنگ کشور های سرمایه داری برای لگام زدن به مهره هائی بود که خارج از قاعده بازی آنها عمل می نمودند . اما کماکان به ابزار دین برای ایجاد هویت های متفاوت ، نیاز مبرم موجود بود که با افزودن احساسات ناسیونالیستی و تعلقات تباری و منطقه ئی بر آن، می توانست بر میزان کار آئی آن به نفع نیرو های حاکم افزوده شود . این تحول ابزار مناسبی برای پوشانیدن تضاد های اویژیکتیفی موجود در جامعه و متضمن ادامه حاکمیت طبقات حاکم بود .

اساسی ترین اصل قانون اساسی افغانستان، که دموکراسی مورد نظر سرمایه داری با آن هیچ منافاتی ندارد، اینست که هیچ قانونی در افغانستان نمی تواند در تضاد با قوانین اسلامی باشد . همچنان نیرو های حاکم و حامیان بین المللی آنها شرایط و امتیازات ویژه ای را برای مولوی مجیب الرحمن و هم زادن شان طالبان، گلبدین و مهره های سوخته دیگر جهادی که همواره انگل وار زیسته اند و از نیروی کار دیگران و به یمن اسلام سیاسی از همه امکانات مادی، معنوی و قدرت برخوردار شده اند، داده است . حفظ این هستی اجتماعی آنها را به هر اقدام وحشیانه ای وا می دارد . چون با سپر قدسیت دین توانسته اند حریم باد آورده قدرت و امتیازات شان را از تعرض مصون داشته و حفظ نمایند، نمی توانند کوچکترین حرکتی را که قدسیت دین را در هم شکند، تحمل کنند . کشف حجاب و نمایان شدن موی و صورت زنان، به این دلیل که سبب می شود تقدس دین ترک بردارد، تب مرگ بر اندام دین و متولیان آن می اندازد و مانند غریقی آن ها را دست به دامان پدیده های سنتی و مرد سالارانه مانند "غیرت" می نماید .

مذاکرات صلح امریکا با طالبان و باز شدن امکان مشارکت طالبان در قدرت سیاسی با کمک امریکا، که احتمالاً به تعویق افتادن نتیجه انتخابات هم به آن دلیل باشد، می تواند انگیزه دیگری در اکروبات بازی سیاسی مولوی مجیب الرحمن باشد . با این شیوه می تواند در دولت احتمالی که طالبان با حمایت مخصوصاً امریکا در بدنه آن شریک خواهند بود، سهمی به خودش اختصاص دهد . چرخش هائی ازین قبیل و تغییر چهره متناسب به شرایط یکی از خصوصیات افراد ابن الوقت است که به گواهی تاریخ در زمان محمد هم معمول بوده است . تفاوت آیه های مکی و مدنی در قرآن گواه این ادعاست و نشان می دهند که چنین افرادی هیچ چیزی را برتر از حفظ منافع و موقعیت شان نمی دانند .

برداشتن بیلبورد های مولوی مجیب الرحمن از سطح شهرهرات، بدون تردید عقب راندن تهاجم او به ابتدائی ترین حقوق انسانها و مخصوصاً زنان است، ولی هیچ گاهی پایان کار نیست . آغاز واقعی برای پایان کار، جست و جوی دلیل تفاوت ها در واقعیت های اجتماعی است نه در نفس دین به عنوان یک پدیده آسمانی . همزمان بایست به این امر توجه نمود که صرفاً ملا ها و آن هائی که اعتقادات دینی را صریح تأیید می نمایند، نمایندگان دین نیستند . کسانی که لزوم در افتادن با دین را درک ننموده و نشانه های عمیق حاکمیت دین را در خودش و در فرهنگ حاکم به جامعه درک ننمایند، و یا تلاش در توجیه احترام به دین به دلیل عقیده توده ها با آن تسامح نمایند، همه به نوعی حامل و پیرو دین هستند . به قول مارکس "مبارزه علیه(جوهر) دین، مبارزه علیه آن جهانی است که مذهب رایحه روحانی آن است."